خاطرات ناب

بمباران قلب اقتصاد نفتی عراق

تازه از مرخصی برگشته بودم. متوجه شدم مأموریتی مهم به پایگاه هوایی تبریز واگذار شده است. روز قبل خلبان منوچهر شریعتی و رضا زعیم این عملیات را در خاک خودمان شبیه‌سازی کرده و آماده انجام آن بودند. با آمدن من، منوچهر با توجه به پروازهایی که با هم در دزفول داشتیم، مرا به جای رضا انتخاب کرد. رأس ساعت مقرر توجیه انجام عکس‌ها، نقشه‌ها و سایر اطلاعات هدف گرفته شد. هدف سه ساختمان بزرگ با سقف شیروانی بود. اولویت با ساختمان وسط بود که تأسیسات تزریق با فشار آب، گاز، به عمق هزار متری زمین برای استخراج نفت در آن قرار داشت.

با توجه به دوری مسافت، پدافند زمین به هوای سنگی، سایت‌های موشکی زمین به هوا، پوشش خوب راداری دشمن و گشت هوایی شکاری‌های عراقی، تصمیم بر آن شد که با سرعت بالاتری وارد خاک دشمن بشویم. همچنین دو موشک هوا به هوا هم برای درگیری احتمالی ببریم. به همین دلیل هر هواپیما به سه باک بنزین خارجی و دو تیر بمب پانصد پوندی مجهز شد.

پرواز رأس ساعت انجام شد و کمی بعد از شهر نقده باک‌های خارجی زیر بال خالی شدند. آنها را رها کرده و وارد خاک عراق شدیم. سکوت رادیویی از موقع بلند شدن رعایت می‌شد. صدای دو هواپیمای جنگنده سبب شد همه پدافند مسیر شروع به شلیک کنند.

آسمان پر شده بود از گلوله و آتش. اما منوچهر بدون کوچک‌ترین نگرانی با حداقل ارتفاع و نزدیک سطح زمین دقیقاً روی مسیر تعیین شده در پرواز بود. از دور سه سقف شیروانی بزرگ جلوی دماغ هواپیما ظاهر شد. قرار بود بعد از زدن بمب‌ها مسیر را ادامه داده تا از منطقه خطر دور شویم. بعد با گردش از شمال به طرف مرز خودی برگردیم. هدف‌گیری خوبی انجام داده و بمب‌ها را بموقع رها کردیم. همزمان صدای مهیبی همراه با روشن شدن چراغ اخطار باعث شد که فکر کنم موشکی به من اصابت کرده باشد.

آماده ترک هواپیما بودم. ولی دیدم خیلی خوب پرواز می‌کند. به منوچهر گفتم: مرا زدند. و بر خلاف توجیه از سمت چپ به سمت خاک خودمان برگشتم.

از شمال سد دربندی‌خان رد و وارد خاک خودمان شدم. هماهنگی‌ها انجام گرفت و به حالت اضطراری در پایگاه تبریز نشستم.

بعد از خاموش کردن هواپیما، نفر فنی گفت: «جناب سروان، بیا ببین چه شده! نگاه کردم دیدم درست سمت راست، زیر صندلی خلبان یک پارگی ۱۰ در ۵ سانت وجود دارد، بعد از پیاده کردن صندلی دیدم ترکشی از بمب که احتمالا مربوط به بمب‌های منوچهر بوده و به علت کم بودن ارتفاع من به هواپیما اصابت کرده بود، از نزدیکی کابل‌های فرامین رد شده و در کنار ۱۰ راکتموتور زیر صندلی جا خوش کرده است.

اگر این ترکش یکی دو سانت جابه‌جا می‌خورد، به احتمال قوی صندلی پران روی هدف عمل می‌کرد و من در بهترین شرایط، ناخواسته اسیر دشمن می‌شدم.

«والله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین»

راوی امیر سرتیپ دوم خلبان تقی آریاپور

نگاهی بر سیره و منش شهید علی‌اکبر خدایی از مجاهدان کرد بیجاری در گفت‌وگوی «جوان» با فرزند شهید

عاشق امام بود و پای در امر او، وضویی با خون گرفت

علیرضا محمدی

۴۰ کیلومتری بیجار، خط قرمزی بود برای تمام ضدانقلاب فعال در خطه کردستان که خوب می‌دانستند عبور از این خط و ورود به حریم مردم بیجار، چیزی جز مرگ و شکست برایشان به ارمغان نخواهد آورد. وقتی که در اوایل انقلاب تمامی خطه کردستانات در آتش کینه‌جویی ضدانقلاب و جدایی‌طلبان می‌سوخت، این شهر بیجار بود که با همت و رشادت مردانی چون شهید علی‌اکبر خدایی به عنوان ستون انقلاب در کردستان عمل کرد و مانع ترک‌تازی جدایی‌طلبان شد. برای یادآوری گوشه‌هایی از حماسه آفرینی مردم بیجار در مقاطع انقلاب و دفاع مقدس، گفت‌وگویی را با جانباز محمد خدایی فرزند شهید علی‌اکبر خدایی انجام دادیم. شهیدی که در مقابل درخواست خانواده برای رفتن از مناطق جنگی به داخل کشور گفته بود: تا وقتی که حتی صدای یک گلوله در کردستان شنیده شود، جای من و اسلحه‌ام در این آب و خاک است.

برای شروع از پدر شهیدتان بگویید. اعتقاد ایشان به نظام اسلامی تا چه میزان بود که حاضر شد بهای چنین اعتقادی را با خون خود بپردازد؟

پدرم شهید علی‌اکبر خدایی متولد ۱۳۱۶ در شهر بیجار بود. ایشان از قبل انقلاب فردی مذهبی و معتقد بود که نزدیک‌ترین ارتباط‌ها را با روحانیون و علما داشت. به این ترتیب که هر روحانی برای تبلیغ به منطقه یا شهر ما می‌آمد، مورد استقبال پدر قرار می‌گرفت و در خانه‌مان میهمان می‌شد. پدرم حضرت امام را از قبل انقلاب به خوبی می‌شناختند و با سفر کاری که به شهرهای مختلف داشتند، رساله‌های ایشان را تهیه می‌کردند و در شهر بین افراد معتمد توزیع می‌کردند. عکس امام‌خمینی(ره) در دوران طاغوت زینت‌بخش دیوارهای خانه ما بود.

داشتن رساله حضرت امام در زمان طاغوت جرم سنگینی داشت، بنابراین پدرتان در مبارزات انقلابی هم فعالیت داشتند؟

بله، ایشان به خوبی به عاقبت کاری که انجام می‌دادند اشراف داشتند. اصلاً یکی از فعالیت‌های انقلابی ایشان تبلیغ مرجعیت حضرت امام و همین‌طور نهضت اسلامی امام در بین مردم منطقه بود. علاوه بر آن خودم که آن زمان نوجوان بودم خوب یادم است که چگونه پدر در راهپیمایی‌ها و تظاهرات علیه رژیم فعال بودند و سعی می‌کردند مردم بیشتری را با خود همراه کنند.

بعد از پیروزی انقلاب روی شهر بیجار به‌عنوان تنها شهر شیعه‌نشین کردستان حساسیت ویژه‌ای بود، با شروع فتنه ضدانقلاب فضای شهر چگونه بود و پدر شما به عنوان یک انقلابی در چنین شرایطی چه فعالیتی می‌کرد؟

از همان اولین روزهای پیروزی انقلاب چون هنوز نظام اسلامی به خوبی پا نگرفته بود، ضدانقلاب سعی کردند تا از شرایط پیش آمده سوءاستفاده کنند و کل کردستانات را متشنج کردند. اما وضعیت شهر ما با بقیه جاها فرق داشت. از قدیم به بیجار «قم کردستان» گفته می‌شد. شهری مذهبی و ولایتمدار که مردمان انقلابی داشت و قریب به اتفاق‌شان پای کار نظام اسلامی بوده و هستند. با شروع شیطنت ضدانقلاب

هم به جرئت می‌توانم بگویم هر کس توان اسلحه بر دست گرفتن داشت، جزو نیروهای ذخیره سپاه (همان بسیج) درآمد و حتی ما که آن زمان دبیرستانی بودیم، به عنوان نیروهای دانش‌آموزی فعالیت می‌کردیم. پدر در این شرایط جزو فعالان بود. آن زمان مردم و خصوصاً جوان‌ها برای گشت‌زنی و تأمین امنیت به خارج از شهر می‌رفتند و چنان جوی ایجاد شده بود که دشمن نمی‌توانست از چهل کیلومتری تجاوز کند و پا به حریم بیجار بگذارد. در حالی که تمامی شهرها و روستاهای اطراف یا به دست ضدانقلاب افتاده یا متشنج بودند، در بیجار حتی یک گلوله شلیک نشد و مردم این شهر را به عنوان ستون انقلاب در کردستان حفظ کردند.

اوایل انقلاب پدر شما حدود چهل سال داشت و صاحب زن و فرزند بود، با وجود شرایط ملتهبی که ضدانقلاب پدید آورده بودند ایشان سعی نکردند تا خود و خانواده‌اش را از منطقه خارج کنند؟

اتفاقاً همان زمان شرایطی پیش آمد که به قم مهاجرت کنیم. همگی موافق بودیم و خود من هم که به درس طلبگی علاقه داشتم، مشتاق بودم که به قم برویم. اما وقتی این موضوع را با پدر مطرح کردیم، ایشان سخنی را گفتند که همیشه در گوشم می‌پیچد. پدر گفت: تا وقتی که حتی صدای یک گلوله در کردستان شنیده می‌شود، جای من و اسلحه‌ام در همین خاک است و باید بمانم و مبارزه کنم. انصافاً هم پای کار بود و دوشادوش سایر مردان بیجاری از کیان انقلاب اسلامی در برابر ضدانقلاب و سپس هجوم بعثی‌ها دفاع کرد.

آدمی که چنین تعریفی از جهاد علیه دشمن دارد، باید از بصیرت خوبی هم برخوردار باشد، کمی از خصوصیات اخلاقی شهید خصوصاً در بعد رزمندگی بگویید.

شهید خدایی به‌واقع یکی از مخلص‌ترین رزمندگانی بود که به چشم دیده بودم. صرف‌نظر از اینکه پدرم بود، ایشان در عمل به همگان نشان داد که چه اعتقادی به راه امام‌خمینی و حفظ کشور اسلامی‌مان دارد. یک‌بار که اقامت ایشان برای تأمین امنیت بوکان و مناطق اطرافش طولانی شده بود، دوستانش از ایشان می‌خواهند که به بیجار برگردد و بیشتر به خانواده برسد، اما پدر مخالفت می‌کند و می‌گوید خون من از خون سایر رزمنده‌ها رنگین‌تر نیست و تا شرایط ایجاب می‌کند، همین‌جا می‌مانم. پدرم چنان اعتقادی به مسیر جهادی که در پیش گرفته بود داشت که همیشه به من سفارش می‌کرد حتی هنگام پست دادن، وضو بگیرم و بعد اسلحه به دست بگیرم.

ولایتمداری شهدا ویژگی شاخص اغلب آنهاست، ارتباط قلبی شهید با حضرت امام و تبعیت از امر ایشان چگونه بود؟

همان‌طور که گفتم شهید از قبل انقلاب با حضرت امام و اندیشه‌های ایشان آشنایی داشت. نه تنها به عنوان ولی‌فقیه که ایشان از صمیم قلب امام‌خمینی(ره) را دوست داشت. یادم است وقتی که شهید مطهری ترور شد و به شهادت رسید، تلویزیون تصویر امام را در حال گریه کردن نشان می‌داد. پدرم با دیدن اشک‌های ایشان چنان گریه کرد که ما نگران حالش شدیم. ارتباط بین عاشق و معشوق را من در آن روز به خوبی احساس کردم. شاید پدر حتی یک‌بار هم از نزدیک امام را ندیده بود، اما عشق و علاقه او به امام آدم را یاد عشق اویس قرنی به حضرت رسول اکرم(ص) می‌انداخت.

خود شما که وجود چنین پدری را درک کردید، در بحث مقابله با ضدانقلاب یا تجاوز ارتش بعث عراق ورود یافتید؟

بله، هم من و هم برادر کوچک‌ترم محسن که آن زمان سن‌مان به جبهه و جنگ می‌رسید، هر دو چندین بار به جبهه اعزام شدیم. من از سال ۵۸ از دوران دبیرستان وارد نیروی ذخیره سپاه شدم. پدر هم مشوق ما در این مسیر بود. البته ایشان سال ۶۱ به شهادت رسید و من که سال ۶۲ در دانشگاه تهران پذیرفته شده بودم، تا حدی از فضای عملیاتی کردستان فاصله گرفتم اما در خلال تحصیل دوبار از طریق بسیج دانشگاه اعزام داشتم که سال ۶۵ در منطقه عملیاتی فاو دچار مجروحیت شدم و اکنون جانباز ۲۵ درصد هستم.

نحوه شهادت پدرتان چگونه بود؟

آن طور که دوستان و همرزمان پدر برایمان تعریف کرده‌اند، در ۲۳ تیرماه ۱۳۶۱ مصادف با ۲۲ رمضان در نجف‌آباد (۴۰ کیلومتری بیجار) حضور داشتند. خبر می‌رسد که دشمن در ظفرآباد دیوان‌دره دست به تحرکاتی زده است. گروهی که پدر در آن حضور داشت برای مقابله با دشمن رهسپار منطقه می‌شوند، اما حین راه به کمین ضدانقلاب برمی‌خورند و پدر به اتفاق جمعی از همرزمانش به شهادت می‌رسند. گلوله‌ای به پیشانی ایشان برخورده می‌کند که با خون سر محاسن سفیدش را سرخ می‌کند و گویی که وضویی با خون گرفته باشد، الله اکبری گفته و به شهادت می‌رسد.

سخن پایانی؟

شهید علی‌اکبر خدایی در وصیتنامه‌اش نوشته بود تا پرچم لااله‌الاالله در تمام جهان برافراشته نشده، مبارزه ادامه دارد. او همه ما را به اهمیت دادن به نماز توصیه کرده بود و اینکه همیشه پشتیبان ولایت‌فقیه باشیم. شهید خدایی مجاهدی بی‌ادعا و مخلص بود که در گمنامی تمام در عشق ولی‌امرش سوخت و چنان دل در گرو گسترش اسلام ناب محمدی داشت که تا آخرین نفس بر سر عهد و پیمانش ماند.

> شرایطی پیش آمد که به قم مهاجرت کنیم. همگی موافق بودیم. اما وقتی این موضوع را با پدر مطرح کردیم، ایشان سخنی را گفتند که همیشه در گوشم می‌پیچد. پدر گفت: تا وقتی که حتی صدای یک گلوله در کردستان شنیده می‌شود، جای من و اسلحه‌ام در همین خاک است و باید بمانم و مبارزه کنم

گزارش

گزارش «جوان» از خانه‌ای متفاوت در یکی از شلوغ‌ترین خیابان‌های تهران

«خانه سبز» سرخ و شاید سفید

احمد محمدتبریزی

خانه‌ها مانند انسان‌ها هر کدام داستان جداگانه و سرنوشت منحصر به فردی دارند. اگر همین الان وارد تک‌تک خانه‌های شهر شوید متوجه خواهید شد در و دیوار و پنجره‌های هر خانه چقدر گفتنی، چقدر حرف و چقدر درد دل دارند. صاحبخانه‌ها هر روزی که از عمرشان گذشته با هر چیزی که در پیرامونشان بوده خاطره ساخته‌اند؛ گاهی شادی کرده‌اند و گاهی از غصه لبریز شده‌اند. خانه‌ها همیشه آرام و ساکتند، باید کشفشان کرد، باید سراغشان رفت و داستان زندگی‌شان را شنید. حتماً حرف‌های بسیاری برای گفتن خواهند داشت.

در یکی از شلوغ‌ترین خیابان‌های تهران و در کنار یکی از مرکزی‌ترین میادین این شهر، خانه‌ای در گوشه میدان ولیعصر(عج) نظاره‌گر رفت‌وآمد بی‌پایان مردم شهر است. خانه‌ای شبیه هزاران خانه دیگر شهر اما با یک تفاوت بزرگ، در این خانه چندین خانواده شهید که عزیزترین کسانشان را در جبهه‌ها از دست داده‌اند زندگی می‌کنند.

این خانه اما برای آشنایی مردم شهر کد و نشانی هم داده است! نشانی که در شلوغی هر روزه خیابان کمتر کسی به آن توجه می‌کند. قابی کوچک و زیبا روی دیوار ساختمان مزین به نام شهیدی است که حالا خانواده‌اش در نبود او خاطراتش را در خانه مرور می‌کنند. نام و چهره شهید «احمد اسکاره تهرانی» در عکسی سیاه و سفید جلوه خاصی به نمای بیرونی این خانه داده است. حالا وضعیت اینجا با هزاران خانه دیگر فرق می‌کند. ساکنان این ساختمان ۱۰ طبقه، جوان رشیدی را برای حفاظت از کیان دین و کشور تقدیم نظام کرده‌اند که این کار کمی نیست. آنها از بزرگ‌ترین دارایی زندگی‌شان گذشته‌اند. کمی آن طرف‌تر از نام شهید «اسکاره تهرانی» بنری بزرگ، برگ دیگری از سرنوشت خانه را رو می‌کند.

روی این بنر نام و چهره شهیدان دیگری جلب توجه می‌کند؛ شهیدان «امیرحسین استاد ابراهیم»، «احمد صادقی»، «محمود صادقی» و «ناصر صادقی». پشت ساختمان هم تصویر بزرگی از رئیس‌جمهور امریکا دیده می‌شود که با شمر مقایسه شده است. همه چیز دال بر متفاوت بودن خانه دارد. کنجکاوم تا بیشتر از اینجا بدانم و می‌روم تا بلکه کسی از اهالی سرنوشت شنیدنی ساکنان آپارتمان را بگوید.

بیست زنگ روی آیفون تصویری جلوی در را می‌گشاید و همان‌جا کمی از تاریخ ساختمان را ورق می‌زند. برای حرف زدن کمی محتاط است و اطلاعات را قطره‌چکانی می‌دهد. گلایه می‌کند. از اینکه تا به حال آدم‌های مختلفی از جاهای مختلف به اینجا آمده‌اند و می‌خواستند کسی برایشان داستان همسایگان را بگوید. گلایه می‌کند. انگار صاحبخانه‌ها که با گذر زمان سنشان بالاتر رفته حالا کمی آرامش می‌خواهند. شاید هم از کم‌لطفی سازمان‌ها و ارگان‌های مربوطه دلخورند و هزاران شاید دیگر که آن لحظه از ذهنم می‌گذرد. از مدیر ساختمان می‌پرسم که آیا خانواده این شهیدان در خانه زندگی می‌کنند که تأیید می‌کند و می‌گوید: تازه نام و چهره شهید فتوحی در کنار نام دیگر شهیدان وجود ندارد و باید نام او را هم به دیگر شهیدان اضافه کنیم.

دکمه‌های سرخ‌رنگ آسانسور طبقه همکف را نشان می‌دهند. آرامش خانه مرا در خودش غرق کرده است. میلی به خروج ندارم. صدای اذان از مسجد روبه‌رو در فضا می‌پیچد. در گرگ و میش هوا، ساختمان حالت دیگری گرفته است، گویی یقه‌ام را چسبیده و خیال رها کردن ندارد. قدمی به سوی در خروجی بر می‌دارم. در را باز می‌کنم و در لابه‌لای شلوغی شهر گم می‌شوم.

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۴۴۷۹

جدول

از راست به چپ

■ ۱- چهارراه سه قاره که در سیاست بین‌المللی وضع حساسی دارد- اندک و ناچیز ■ ۲- نام اصلی میرزا کوچک‌خان- غیرعرب- پول واحد اروپایی ■ ۳- یک و یک- غذای نذری- پادشاه هون‌ها- نیایش ■ ۴- مردان سیاسی- بوی پشم سوخته- منفذ و سوراخ کوچک ■ ۵- مهاجم رئال مادرید- محل ذخیره اندوخته دنیوی- نام قدیم یمن- چک ■ ۶- خاندان- سیستم و پایگاه خدماتی- صمیمیت و یکرنگی ■ ۷- دستگاه تولید آب سرد برای سیستم‌های تهویه مطبوع- سازمان آزادیبخش فلسطین- لباس شنا ■ ۸- نوعی شیرینی- آهنگ غم‌انگیز- جوانمرد- بغل ■ ۹- فیلمی به کارگردانی کمال تبریزی- رتبه دوست‌داشتنی- رود بزرگ فرانسه ■ ۱۰- دریل- درگیر و دار امری- حرف فاصله ■ ۱۱- از گروه‌های خونی- توضیح و تفسیر چیزی- مؤنث- نوعی گره ■ ۱۲- لوح سنگی- راه میان‌بر- خبرگزاری ایتالیا ■ ۱۳- قدم- نوعی سیب‌زمینی- طلا- علم پزشکی ■ ۱۴- هر یک از بخش‌های جداگانه- تباه و هرز- از ماکیان ■ ۱۵- درختی سایه‌گستر- تیم فوتبالی در لالیگای اسپانیا

از بالا به پایین

■ ۱- مواد اولیه خوراک روزانه آدمی- قطب شمال ■ ۲- گاه مشکل گشا می‌شود- از بنیانگذاران جنبش عدم تعهد- کلمه‌سوالی ■ ۳- حرف پیروزی- سرخ کمرنگ- رنگ چهره و پوست- گفتم ز مهرورزان رسم وفا بیاموز/ گفتا ز خوبرویان این کار ... آید ■ ۴- روش و شیوه کار- آخرین نت- پراکندگی- گاه از ماست بیرون می‌کشند ■ ۵- خلق و سرشت- نهنگ- سرماخوردگی ■ ۶- قلب قرآن- صفتی برای سحرخیز- نام سابق اتیوپی ■ ۷- از شهرهای استان لرستان- رودی در روسیه- دینی در شبه قاره ■ ۸- ستایش کردن- خسیس- گوشت- زنگ ■ ۹- نام پسر قارن، از پهلوانان ایرانی- سگ بیمار- شهری در ایتالیا ■ ۱۰- گربه زیبا- نوعی دسر ایرانی خنک با پسوند شیرازی! - یک بر روی یک ■ ۱۱- طایفه‌ای از تاتار- پایتخت قطر- رنگ‌خزان ■ ۱۲- خیرناتمام- رمق آخر- شاه بی‌شین- زبانی مرکب از فارسی، عربی و هندی ■ ۱۳- حزب کمونیست منحله- بردبار- شهر جشنواره‌ای فرانسه- بز کوهی ■ ۱۴- غش- صدای گلوله- به وسیله و کمک چیزی ■ ۱۵- به شناسایی و درمان بیماری‌های روانی می‌پردازد- منطقه‌ای در شمال تهران

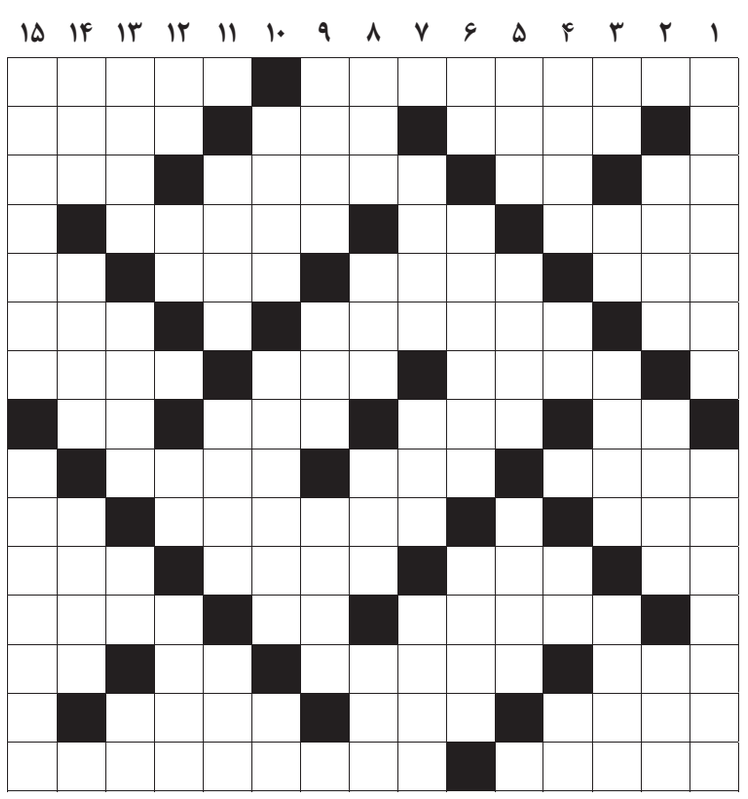

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۸					۶	
		۱		۵				
		۶		۳		۵	۷	
			۴				۲	۳
			۲	۱				
۸	۵							
					۲	۳		۸
۲	۶				۳			
			۱		۷			

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۴۴۷۸

۱	د	س	ت	ی	ن	ه	■	ک	ر	ب	■	ن	ی	ف	ر
۲	ل	ب	ن	ا	ن	■	ب	س	ا	ک	■	ک	ش	ی	ک
۳	ب	و	د	ن	■	ک	ب	و	د	ا	ن	■	م	ن	و
۴	ه	س	■	س	چ	ل	■	ت	ا	■	م	ه	ی	ا	■
۵	د	■	ت	ن	د	ی	س	■	ر	و	د	ن	■	ل	و
۶	ر	ا	و	■	ا	ه	و	ا	■	ه	ا	ی	ل	■	ک
۷	ی	س	ا	و	ل	■	ه	ش	د	ا	ر	■	ا	ب	ی
۸	ا	ی	ن	ه	■	د	ا	ر	ا	ب	■	س	ه	ی	ل
۹	ز	ن	گ	■	ک	ا	ن	ا	ل	■	ا	ر	ی	ح	ا
۱۰	د	■	ر	ا	ل	ی	■	ق	ا	ی	ن	■	ج	د	ل
۱۱	ن	ت	م	ا	ی	■	و	■	ن	و	ا	ی	ی	■	ر
۱۲	■	ک	ل	ا	ف	■	ر	ش	■	ن	ر	د	■	م	غ
۱۳	س	و	ا	■	ه	ر	ک	و	ل	س	■	ف	ح	و	ا
۱۴	ا	ی	ی	ش	■	س	ا	ک	ن	■	ک	ر	و	ک	ی
۱۵	س	ر	ی	ل	ا	■	ا	ک	ن	ا	د	م	ر	ب	ا